بسم الله الرحمن الرحیم

نقش معجزه در شناخت امام ، از منظر کلام و حدیث شیعه

محمد شهبازیان

چکیده

کلید واژه

مراد از معجزه

معجزه، از ماده « عجز » ا ست. عجز، یعنی ناتوانی [1] معجزه، یعنی کاری که دیگران در مقابل آن ناتوانند و کسی دیگر قادر به انجام آن نیست.[2]

بنابر روایات اهل بیت علیهم السلام معجزه، راهی برای تشخیص درستی و نادرستی دعوت حجت الهی از مدعیان دروغین است. امام صادق علیه السلام چنین فرموده‌اند:

> ابوبصیر گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «برای چه خداوند عزّ و جلّ به انبیاء و ر سولانش معجزه داده ا ست؟» ح ضرت فرمودند: «تا دلیل با شد بر صدق آورنده آن ». سپس فرمودند: «معجزه، علامت و ن شانه ا ست بر حقّ تعالی و آن را فقط به انبیاء و رسولان و حجّت‌هایش عطا می‌فرماید، تا راست‌گو از دروغ‌گو مشخّص شود».[3]

خواجه نصیر الدین طوسی و علامه حلی، معجزه را چنین تعریف کرده‌اند:

> معجزه، عبارت اســـت از کارهای عجیب و غریب و خارق العاده که دیگران از انجام آن عاجز باشــند؛ چه در قســمت اثباتی (یعنی پیامبران کارهای خارق العاده‌ای انجام دهند

---

[1]. معجم *المقاییس اللغة*، ج۴، ص۲۳۲.

[2]. مجمع *البحرین*، ج۴، ص۲۴و ۲۵.

[3]. *علل الشرایع*، ج۱، ص۱۲۲.

که دیگران از آوردن آن ناتوانند؛ مثل تبدیل عصـای چوبین به اژدها) و چه در قسـمت سلبی (یعنی کارهایی را که عادت مردم به انجام آن تعلق گرفته و به طور معمول آن را انجام می‌دهند، پیامبران آن عادت را شـکسـته و کاری کنند که بشـر از انجام این فعل معتاد عاجز شـود؛ برای مثال، به قدرت الهی کاری کنند که یک قهرمان نامی، از حمل یک شمشیر ناتوان بماند).[۴]

آیت الله خویی نیز می‌فرماید:

کسی که مقامی را از ناحیه خداوند برای خود ادعا می‌کند، باید به عنوان گواه بر صدق گفتارش، عملی را انجام دهد که به ظاهر بر خلاف قوانین خلقت و خارج از مسیر عادی و طبیعی است و دیگران از انجام دادن آن عمل عاجز و ناتوان هستند. این چنین عمل خارق العاده‌ای را «معجزه» و انجام دادن آن عمل را «اعجاز» می‌نامند.[۵]

همچنین علامه مجلسی هفت شرط را برای معجزه بر شمرده، می‌گوید:

از افعال خدا یا چیزی معادل آن باشد؛ ۲. خارق العاده باشد؛ ۳. قابل معارضه نباشد [پس سحر و شعبده معجزه نیستند]؛ ۴. همراه با تحدی باشد؛ ۵. موافق با ادعا باشد؛۶. تکذیب کننده او نباشد؛ ۷. معجزه باید متأخر یا همراه با ادعای نبوت باشد، نه قبل از آن، و مشهور این است که امور خارق العاده قبل از ادعای نبوت، کرامات و مقدمات نبوت هستند. [۶]

با توجه به مطالب ذکر شده، در معجزه لازم است فعل و عملی در برابر چشمان تعدادی از مخالفان صاحب دعوت صورت پذیرد، تا دلیلی بر حقانیت امر مدعی باشد، و به توان درستی و نادرستی آن را تشخیص داد.

---

[۴]. *کشف المراد*، ص ۱۵۸.

[۵]. *البیان*، (موسوعة الامام الخوئی)، ج۳۵، ص ۳۳.

[۶]. *بحار الانوار*، ج۱۷، ص۲۲۲؛ *المیزان*، ج۱، ص۷۳، الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد، ص: ۲۵۰

امامت و معجزه

در این جا سخن این است که اگر چه معجزه برای اثبات ادعای پیغمبران لازم می باشد[7]اما آیا در مورد امام نیز چنین حکمی جاری خواهد بود ؟ با توجه به اینکه اختلاف لفظی در به کار گیری معجزه و یا کرامت اهمیتی در بحث ندارد و مراد تمام متکلمان(چه کسانی که از عنوان معجزه استفاده کرده اند و چه کرامت) ،وقوع کاری خارق العادهٔ و دور از توانایی دیگر افراد توسط امام و برای اثبات ادعای امامت می باشد[8]، برای توضیح مطلب سه محور را باید توجه نماییم .

---

[7] .شیخ طوسی : و لا طریق الی معرفهٔ النبی إلا بالمعجز.الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد ، ص ۲۵۰ .

آیت الله سبحانی نیز می فرماید :

و یظهر من الآیات الواردهٔ فی القرآن الکریم أن طلب الإعجاز دلیلا علی صدق المدّعی، کان أمرا فطریا، یطلبه الناس من الأنبیاء عند دعواهم النبوّهٔ و السفارهٔ الإلهیهٔ، و لأجل ذلک لمّا ادّعی «صالح» علیه السلام، النبوّهٔ، قوبل بجواب قومه: ما أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنا، فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ .

و قد یخبر الأنبیاء الناس بتجهزهم بالمعاجز عند طرحهم دعوی النبوهٔ، قبل أن یطلبها الناس منهم، کما قال موسی مخاطبا الفراعنهٔ: حَقِيقٌ عَلى أَنْ لا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ، قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرائِيلَ* قالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِها إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ .

و کما جاء فی عیسی المسیح علیه السلام، من قوله تعالی: وَ رَسُولًا إِلى بَنِي إِسْرائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ .

و لکن الکلام فی وجه دلالهٔ الإعجاز علی صدق قول المدعی، فهل هو دلیل برهانی بحیث یکون بین المعجزهٔ و صدق المدّعی رابطهٔ منطقیهٔ، تستلزم الأولی معها، وجود الثانیهٔ؟ أو هو دلیل إقناعی، یرضی عامهٔ الناس و سوادهم و یجلب اعتقادهم بصدق دعوی المدّعی؟.

الإلهیات علی هدی الکتاب و السنهٔ و العقل، ج۳، ص: ۹۴

[8] .شیخ طوسی (الغیبهٔ ، ص ۱۲۶)و خواجه نصیرالدین (کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد (مع التعلیقات)، ص: ۳۵۱)به صراحت اعلام می کند که اختلاف لفظی است . ر.ک.إعلام الوری بأعلام الهدی، ج۲، ص: ۳۱۰

۱. جواز و امکان وقوع

تردیدی در میان متکلمان شیعه وجود ندارد که کارهای خارق العاده پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به ائمه دوازده گانه علیهم السلام رسیده و این امور محال نمی باشد .چرا که قرآن مجید در مورد حضرت مریم سلام الله علیها به برخی کرامت ها اشاره نموده است و در اخبار متعددی از ائمه علیهم السلام به ویژه حضرت علی علیه السلام به این امور اشاره نموده اند .[۹]

شیخ مفید در این زمینه می فرماید :

فأما ظهور المعجزات عليهم و الإعلام فإنه من الممكن الذى ليس بواجب عقلا و لا ممتنع قياسا و قد جاءت بكونه منهم ع الأخبار على التظاهر و الانتشار فقطعت عليه من جهة السمع و صحيح الآثار و معى فى هذا الباب جمهور أهل الإمامة و بنو نوبخت تخالف فيه و تأباه و كثير من المنتمين إلى الإمامية يوجبونه عقلا كما يوجبونه للأنبياء[۱۰]

اما ظهور معجزات وبیان آن ها از امور ممکنی است که عقل آن را واجب نمی داند .و از طریق روایات می توان به وجود معجزاتی یقین نمود که در این مساله عموم عالمان شیعه با نظر من موافق هستند .الا طایفه ی بنو نوبخت که از پذیرش آن برای امام ابا دارند .و تعدادی زیادی از گرویدگان به امامیه آن را عقلا واجب می دانند همانگونه که برای انبیاء لازم دانسته اند .

علامه حلی در شرح خود به کتاب ابراهیم بن نوبخت چنین گوید :

مصنف کتاب گفته :ظاهر شدن معجزه به دست اولیاء و ائمه جایز است و دلیل آن ظهور معجزه به دست آصف بن برخیا و حضرت مریم سلام الله علیها می باشد .

---

[۹] . الغيبة طوسی ص۱۲۵،الاقتصاد فيما يتعلق بالاعتقاد ، ص ۲۵۸، كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد (مع التعليقات)، ص: ۳۵۱.

[۱۰] . أوائل المقالات، ص: ۶۹

شـــارح کتاب نیز می گوید : امامیه و تعدادی از اشـــاعره اتفاق نظر دارد که ارائه ی معجزه توســـط اولیای خدا جایز است . [11]

۲.لزوم آن برای امام

در مطلب گذشته عنوان گردید که وقوع معجزه توسط ائمه اطهار علیهم السلام امکان پذیر است .اما سوال بعدی در این است که آیا متکلمان و محدثین ،لزوم ارائه توسط امام معصوم را نیز قائلند ؟ به عبارت دیگر آیا مدعی امامت در همان ابتدای دعوت و در صورت مطالبه مردم موظف به ارائه معجزه می باشد ؟

در تبیین این مساله باید به این نکات توجه نمود که اساسی ترین راه تعیین امام از دیدگاه شیعه امامیه (اثنا عشریه) نص است گاهی نیز از معجزه به عنوان طریق اثبات امامت یاد کرده اند. عبارات متکلمان امامیه در این باره متفاوت است. برخی راه تعیین و تشخیص امام را منحصر در نص دانسته اند؛ چنان که فاضل مقداد گفته است: قال اصحابنا الامامیه: لا طریق الا النص. ابن میثم بحرانی نیز گفته است: ولا طریق الی تعیینه الا بالنص.

در عبارات برخی از متکلمان، از نص به عنوان اصلی و از معجزه به عنوان راهی که به منزله نص و در حکم آن است یاد شده است؛ چنان که سدید الدین حمصی گفته است: فاما الطریق الی تعیین الامام فعندنا انما هو النص من جهته تعالی علیه او ما یقوم مقامه من المعجز. برخی نیز از معجزه به عنوان دلیل یا راهی برای اثبات امامت در موارد خاص تعبیر کرده اند.

---

[11] . إشراق اللاهوت فی نقد شرح الیاقوت، النص، ص: ۴۴۱. قال المصنّف: «و ظهور المعجز على أيدى الأولياء و الأئمّة جائز و دليله ظهور المعجز على يد آصف و مريم إلى غير ذلک».

قال الشارح دام ظلّه: «اتّفقت الإمامية و جماعة من الأشاعرة على جواز الكرامات و إظهار المعجز على أيدى الأئمّة و الصالحين خلافا للمعتزلة

بر این اساس، راه اصلی برای تعیین و تشخیص امام، نص شرعی است، ولی در مواردی نیز معجزه می تواند راه گشا باشد. بدین جهت، توانایی بر انجام کارهای خارق العاده از شرایط امام به شمار آمده است، چنان که خواجه نصیر الدین طوسی در جایی که شرایط و ویژگی های امام را بیان کرده، گفته است: هفتمین شرط این است که امام بتواند معجزاتی را که بر امامت او دلالت می کند انجام دهد، زیرا در برخی از اوقات برای شناخت صدق مدعی امامت برای مردم راهی جز معجزه وجود نخواهد داشت.

ابن میثم بحرانی نیز که منصوص بودن امام را واجب دانسته و راه تعیین امام را منحصر در نص دانسته، گفته است: امام باید بتواند آیات و کراماتی را از جانب خداوند انجام دهد، زیرا گاهی برای تصدیق ادعای امام به آن نیاز خواهد بود: الان الحاجه قد تمس الیها فی تصدیق بعض الخلق له.

عبارات برخی از متکلمان به گونه است که معجزه به عنوان راهی مستقل و معادل نص معرفی شده است. ابوالصلاح حلبی در این باره گفته است: ولاسبیل الی تمییزه الا بمعجز یظهر علیه او نص یستند الی معجز. وی در جای دیگر به چگونگی دلالت معجزه بر امامت امامان دوازده گانه شیعه پرداخته و نمونه هایی را بیان نموده است. در کلام وی معجزه، اصل و نص، متفرع بر آن دانسته شده است، وجه آن این است که وی رهبری مورد بحث را به گونه ای مطرح کرده است که هر یک از نبوت و امامت مصداق آن می باشد. بدیهی است چنین تصویری از رهبری الهی، قبل از هر چیز، از طریق معجزه قابل اثبات است و نص آن گاه اعتبار دارد که مستند به معجزه باشد؛ چنان که درباره امامت به عنوان جانشین پیامبر چنین است، زیرا نصوص امامت، مستند به معجزه می باشند. با این حال، از دیدگاه وی معجزه به صورت طریقی مستقل و معادل صلی الله علیه و آله و سلم در تعیین امام مطرح شده است و در بحث از دلایل امامت دوازده گانه شیعه نیز نخست، معجزات و کرامات دال بر امامت آنان را بیان کرده و سپس به بیان نصوص امامت آنان پرداخته است.

از عبارت علامه حلی نیز به دست می آید که معجزه راهی مستقل و معادل نص در تعیین امام می باشد؛ چنان که گفته است: قالت الامامیه: الاطریق الیها الا النص بقول النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) او

الامام المعلوم امامته بالنص، او بخلق المعجز علی یده؛ عقیده امامیه بر این است که برای اثبات امامت، راهی جز نص، از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یا از امامی که امامت او با نص نبوی ثابت شده است یا آفریدن معجزه به دست او وجود ندارد. محقق حلی نیز گفته است: قالت الامامیه: لاطریق الی تعیینه الاالنص و المعجزه.

در جمع بندی اقوال یاد شده می توان گفت از دیدگاه شیعه امامیه، راه اصلی و اساسی در تعیین امام، نص شرعی است و معجزه جنبه ثانوی داشته و مخصوص موارد استثنایی است، زیرا قرآن و سنت به عنوان دو سند معتبر شرعی در دسترس مسلمانان است و بحث امامت با توجه به اهمیت و جایگاه برجسته ای که دارد بدون شک در کتاب و سنت مورد اهتمام قرار گرفته است. از این رو، با وجود نصوص قرآنی و روایی در این باره معجزه به عنوان راه ضروری تعیین امام نیست و به موارد در دسترس نیست و معجزه اساسی ترین راه اثبات آن می باشد. بنابراین مقصود کسانی که راه اثبات امامت را منحصر در نص شرعی دانسته اند این است که در شرایط عادی نص راه اساسی تعیین امام است.

علاوه بر این، معجزه در حقیقت نوعی نص است، زیرا نص دو گونه است: قولی و فعلی و معجزه، نص فعلی است. وقتی خداوند معجزه را در اختیار کسی که مدعی نبوت یا امامت است قرار می دهد، ادعای او را تایید کرده است.

فاضل مقداد که معتقد است از نظریه امامیه راه تعیین امام، منحصر در نص می باشد، گفته است: نص، گاهی قولی است و گاهی فعلی؛ مانند آفریدن معجزه به دست مدعی امامت، زیرا گاهی امام برای اثبات مدعای خود به معجزه نیاز دارد. بدین جهت لازم است امام بتواند کارهای خارق العاده انجام دهد.

حاصل آن که متکلمان امامیه در این مسئله اختلاف جدی ندارند؛ اگر چه عبارات آنان تفاوت هایی دیده می شود که بیان گر نوعی اختلاف نظر درباره نقش معجزه در تعیین و تشخیص امام است.[۱۲]

---

[۱۲] .امامت در بینش اسلامی ، ص

افزون بر آنچه ذکر شد باید توجه داشت که عقل نه تنها دلیلی بر عدم لزوم معجزه برای امام ذکر نمی کند بلکه می تواند در مواقعی دلالت بر لزوم معجزه نیز بنماید . چرا که همان ادله ی مورد استفاده در اثبات اعجاز برای انبیاء، در این جا نیز به کار می رود. تنها مانعی که برخی در این مسیر شمرده اند وجود نص صریح بر امامت است یعنی شیعیان می توانستند از طریق نص صریح پیامبر بر حضرت علی علیه السلام و از طریق ایشان بر امام بعدی ،امام خود را شناسایی نمایند و نیازی به معجزه نمی باشد .

عدم اهمیت این مانع در حالی است که :

اولا :ما معتقد هستیم که برای هر پیغمبری از جانب پیامبر قبلی نصی و دلیل وجود داشته است و بنا بر تعبیر قرآن- به ویژه درباره حضرت محمد صلی الله علیه وآله- این نص چنان آشکار بوده که مانند فرزندان خود حضرت محمد صلی الله علیه وآله را می شناختند .[13]پس دراین مساله ائمه علیهم السلام با پیغمبر تفاوتی ندارند . و اگر بخواهیم وجود نص را دلیل بر عدم نیاز به معجزه بدانیم در مورد انبیاء نیز عدم معجزه صادق خواهد بود ؛در حالیکه هیچ متکلمی چنین نگفته است .

ثانیا : در زمان ائمه علیهم السلام نیز اینچنین نبوده که امر امامت و وصایت امام قبل به فرد بعد از خود آنچنان آشکار باشد که کسی دچار تردید نگردد بلکه تعدادی از افراد دچار خلط شده و از طریق معجزه نجات می یافتند .چنانچه شیخ طوسی در مورد تعدادی از یاران امام کاظم علیه السلام که پس از وفات ایشان دچار حیرت شده بودند چنین می فرماید :

> معجزاتی که به دست مبارک امام رضا علیه السّلام ظاهر شده و دلالت بر صحّت امامت آن حضرت می‌کند و در کتب شیعه آمده است نیز عقیده فرقه واقفیه را باطل می‌کند. به خاطر همین کرامات و معجزات بود که تعدادی از معتقدین به واقفیه؛ مثل:

---

[13] . الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَعْرِفُونَهُ كَما يَعْرِفُونَ أَبْناءَهُم .البقرة ۱۴۶

«عبد الرّحمن بن حجّاج» و «رفاعة بن موسی» و «یونس بن یعقوب» و «جمیل بن دارج» و «حماد بن عیسی» و دیگران از اعتقاد باطل شان برگشتند، این‌ها از ا صحاب پدر امام ر ضا علیهما السّلام بودند و در مورد امام رضا علیه السّلام شکّ کرده و سپس توبه کردند. [۱۴]

ثالثا : نکته ای که در عبارت های ابن قبه رازی ،شیخ طوسی و دیگر متکلمان یافت می گردد این است که اگر چه با وجود نص نیازی به ارائه معجزه از طرف امام نمی باشد اما اگر نص کافی نبود و ایجاد شبهه ای صورت پذیرد باید امام علیه السلام معجزاتی را نشان دهند .

ابن قبه در پاسخ به این سوال معتزله که چگونه حضرت مهدی علیه السلام را در زمان ظهور خواهید شناخت ،معجزه را راه شناسایی ذکر می کند و آن را بر ارائه نص ترجیح داده و می گوید :

و امّا این قول ایشـان که چون ظاهر شـود از کجا معلوم می‌شـود که او محمّد بن- حسـن بن علیّ علیهم السّلام است؟

... جواب دیگر آن ا ست که ممکن ا ست معجزه‌ای ظاهر سازد تا بر امامت او دلالت دا شته با شد و این جواب دوم مورد اعتماد ماسـت و به مخالفین خود بدان پاسـخ می‌گوئیم، گرچه جواب اوّل نیز صحیح است. [۱۵]

سپس به این بحث می پردازد که اگر چه آوردن معجزه در نگاه اول لزوم ندارد ،اما اگر تردید با نص حل نشود لازم است که امام اظهار معجزه نمایند .

---

[۱۴] الغیبة ص . و یبطل ذلک أیضا ما ظهر من المعجزات علی ید الرضا ع الدالة علی صحة إمامته و هی مذکورة فی الکتب.

و لأجلها رجع جماعة من القول بالوقف مثل عبد الرحمن بن الحجاج و رفاعة بن موسی و یونس بن یعقوب و جمیل بن دراج و حماد بن عیسی و غیرهم و هؤلاء من أصحاب أبیه الذین شکوا فیه ثم رجعوا.

[۱۵] .کمال الدین ج۱ ص۶۱. و أما قولهم إذا ظهر فکیف یعلم أنه محمد بن الحسن بن علی ع فالجواب فی ذلک أنه قد یجوز بنقل من تجب بنقله الحجة من أولیائه کما صحت إمامته عندنا بنقلهم.و جواب آخر و هو أنه قد یجوز أن یظهر معجزا یدل علی ذلک و هذا الجواب الثانی هو الذی نعتمد علیه و نجیب الخصوم به و إن کان الأول صحیحا

و اگر معتزله بگویند: از کجا می‌دانید که اقامه معجزه برای اثبات آنکه فرزند امام حسـن عسـکریّ علیهما السّلام امام است، بهترین راه است؟ می‌گوئیم: ما نمی‌دانیم که او در آن حال حتما بایستی اظهار معجزه کند، بلکه می‌گوئیم که بر او جایز می‌دانیم که چنین کند، و اگر هیچ راه دیگری موجود نباشد بناچار برای اثبات حجّت چنین خواهد کرد، و اگر انجام کاری ضروری باشد، آن کار واجب خواهد بود و اگر واجب باشد صلاح خواهد بود و فسادی در آن نیست، و ما می‌دانیم که انبیاء علیهم السّلام در مواقع خاصّ اقامه معجزه می‌کردند و هر روز و هر ساعتی و برای هر کسی که می‌خواست اسـلام بیاورد اظهار معجزه نمی‌کردند، بلکه هر وقت اراده خداوند بر آن تعلّق می‌گرفت و آن را صلاح می‌دانست معجزه صورت می‌گرفت. [۱۶]

همین سخن را شیخ طوسی نیز مطرح نموده اند :

ما نیز اعتقاد داریم که اگر چه نصوصی بر اثبات امامت در فرزند امام یازدهم با عنوان مهدی علیه السلام وجود دارد ،و ادله قطعیه دلالت بر امامت دوازده نفر بعداز حضرت محمد صلی الله علیه وآله و سلم نموده است ،اما به دلیل فاصله زمانی با امام قبل و عدم دریافت کلام مستقیم ایشان ،در تطبیق مصداق مانند فرد بدون نص شمرده می شویم و نصی شفاهی بر این مطلب در اختیار

[۱۶] . کمال الدین و تمام النعمة، ج۱، ص: . فإن قالت المعتزلة فبأی شیء تعلمون أن إقامة من تدعون إمامته المعجز علی أنه ابن الحسن بن علی ع أصلح قلنا لهم لسنا نعلم أنه لا بد من إقامة المعجز فی تلک الحال و إنما نجوز ذلک اللهم إلا أن یکون لا دلالة غیر المعجز فیکون لا بد منه لإثبات الحجة و إذا کان لا بد منه کان واجبا و ما کان واجبا کان صلاحا لا فسادا و قد علمنا أن الأنبیاء ع قد أقاموا المعجزات فی وقت دون وقت و لم یقیموها فی کل یوم و وقت و لحظة و طرفة و عند کل محتج علیهم ممن أراد الإسلام بل فی وقت دون وقت علی حسب ما یعلم الله عز و جل من الصلاح و قد حکی الله عز و جل عن المشرکین أنهم سألوا نبیه ص أن یرقی فی السماء و أن یسقط السماء علیهم کسفا أو ینزل علیهم کتابا یقرءونه و غیر ذلک مما فی الآیة فما فعل ذلک بهم و سألوه أن یحیی لهم قصی بن کلاب و أن ینقل عنهم جبال تهامة فما أجابهم إلیه و إن کان ع قد أقام لهم غیر ذلک من المعجزات و کذا حکم ما سألت المعتزلة عنه و یقال لهم کما قالوا لنا لم نترک أوضح الحجج و أبین الأدلة من تکرر المعجزات و الاستظهار بکثرة الدلالات

نداریم .لذا زمانه ی ما همان زمانه ای اســت که ضـرورت به همراه داشــتن معجزه برای امام مهدی علیه السلام را ایجاب می کند .[۱۷]

با این توضیحات مشخص می گردد که در میان کلمات متکلمان نیز تنافی وجود ندارد ؛چرا که اگر نص آشکار بر امامی وجود دارد و افراد مستقیما از امام قبل سخن را شنیده اند ، دیگر نیازی به معجزه نیست اما اگر افراد در زمانی باشند که تشخیص مصداق مشکل می گردد ضرورت ارائه معجزه را می توان اثبات نمود[۱۸]!

را بعا :از طرف دیگر نیز برخی متکلمین در اثبات عصمت فردی نیاز به تایید آن فرد از جانب امام قبل را مطرح می کنند .یعنی اگر برای ما اثبات گردد که امام علی علیه السلام جانشین معصوم بعد از حضرت محمد صلی الله علیه وآله می باشد ،و مستقیم بیان نمایند که پس از من حسن علیه السلام امام است برای شنوندگان حجت تمام بوده و لازم است از این امام تبعیت نمایند .اما اگر دستیابی به این مطلب (به دلیل عدم حضور امام قبل و نص شفاهی و مستقیم بر امام بعد) وجود نداشته باشد ،لازم است از طریق معجزه چنین مطلبی را به دست آوریم و معجزه یکی از راههای فهم عصمت می باشد .لذا شیخ طوسی در کلامی بدین مضمون می فرماید :

---

[۱۷] .الاقتصاد الهادی الی طریق الرشاد ص۱۶۰. فعلی هذا لا یلزم ان یظهر اللّه علی ید کل امام معجزا لأنه یجوز ان نعلم إمامته بنص أو طریق آخر و متی فرضنا انه لا طریق الی معرفهٔ امامه إلا المعجز وجب اظهار ذلک علیه و جری مجری النبی سواء، لأنه لا بد لنا من معرفته کما لا بد لنا من معرفهٔ النبی المتحمل لمصالحنا

[۱۸] .دیگر متکلمین شیعه نیز چنین سخنی را مطرح کرده اند . ابی الصلاح حلبی به صراحت می گوید :

لا بد فی حال ظهوره الخاص و العام من معجز یقترن به لیعلم الخاص و العام من شیعته و غیرهم عند تأمله کونه الحجهٔ تعیینه إذ کان النص المتقدم من الکتاب و السنهٔ و الاعتبار العقلی دلالهٔ علی إمامته و تخصیص الحجهٔ علی الجملهٔ و لا طریق لأحد من المکلفین منها إلی تعیینه و کذلک وجب ظهور المعجز مقترنا بظهوره ع. تقریب المعارف ص ۴۵۶

امام باید معصوم باشد و از طرفی تشخیص عصمت با حس و شهود مقدور نیست .لذا عصمت با ادله ای مانند نص صریح بر عصمت از معصوم قبلی ،یا معجزه اثبات می گردد .[19]

همسو با نظر متکلمان ،محدثین شیعه نیز لزوم معجزه را برای امام معصوم متذکر شده و در مواردی که راهی جز آن نباشد این عمل را لازم می دانند .از[20]این روی در روایات متعددی اهل بیت علیهم السلام در زمان خود معجزاتی را ارائه می دادند [21]و در پرسش از این مطلب که آیا شما دارای معجزه هستید چنین فرموده اند :

به امام باقر(ع) عرض کردم: «آیا شــما وارث رســول خدا(ص) هســتید؟» فرمود: آری. عرض کردم: رســـول خدا(ص) وارث همه انبیاء بود؟ آیا آنچه را آنان می دانســـتند، رســـول خدا(ص) نیز می دانســـت؟ فرمود: آری. عرض کردم: پس شـــما می توانید مرده را زنده کنید و کور و بیمار مبتلا به پیسی را خوب نمایید؟ فرمود: آری. سپس به من فرمود: نزدیک بیا، نزدیک رفتم، د ست مبارکش را بر صورت و چشم من کشید، خورشید، آسمان، زمین، خانه ها و هرچه را که در آنجا بود دیدم، سپس به من فرمود: «آیا دو ست داری همین گونه بینا با شی، تا همچون سایر مردم در قیامت به

[19] . تلخیص الشافی ج۱ ص۲۷۶. مما یدل علی ذلک: أن الامام اذا وجبت عصمته بما قدمناه من الأدلة و کانت العصمة غیر مدرکة بالحواس، فیستفاد العلم بها من جهتها، و لم یکن أیضا علیها دلیل یوصل الی العلم بحال من کان علیها، فیتوصل إلیها بالنظر فی الأدلة- فلا بد- مع صحة هذه الجملة- من وجوب النص علی الامام بعینه أو اظهار المعجز- القائم مقامه- علیه.

[20] . کمال الدین و تمام النعمة، ج۲، ص: ۶۶۲، الخصال، ج۲، ص: ۴۲۸، بحار الأنوار ، ج۲۷، ص: ۳۰، المسترشد في إمامة علي بن أبي طالب عليه السلام، ص: ۴۰۴ ، معاني الأخبار، النص، ص: ۲۷

[21] .اگر چه در مورد متن و محتوای برخی معجزات و نسبت آن ها به ائمه علیهم السلام اشکالاتی وارد است اما از مجموع گزارش های موجود اصل وجود عملی اعجازی از ائمه علیهم السلام اثبات می گردد .جهت دیدن نمونه معجزات ر.ک. تقریب المعارف، ص: ۱۷۴

حساب و کتاب الهی کشیده شوی، و یا (به حال اوّلت برگردی) و به طور خالص (و بی دغدغه) وارد بهشـت شـوی؟» عرض کردم می خواهم به همان حال قبل برگردم، دسـت مبارکش را بر صـورتم کشـید، دوباره نابینا شـدم، این ماجرا را برای ابن عمیر(یکی از شـاگردان ممتاز امام) نقل کردم، او گفت: «گواهی می دهم که حادثه(صدور کرامت از امام باقر) حق است، چنان که روز روشن است.»[۲۲]

و در روایت دیگر کلام حضرت علی علیه السلام اشعار به لزوم معجزه برای مدعی امامت دارد و به جبابه ی والبیه چنین دستور می دهند :

حبابه والبیه (نام زنی است از والبه یمن) گوید: امیر المؤمنین علیه السلام را در محل پیش قراولان لشکر دیدم ... باو عر ضکردم: دلیل بر امامت شما چیست ؟ فرمود: آن سنگ را بیاور- و با د ست ا شاره به سنگی کرد- آن را نزدش آوردم، پس با خاتمش آن را مهر کرد و سپس بمن فرمود: ای حبابه: هر گاه کسی ادعای امامت کرد و توانست چنان که دیدی مهر کند، بدان که او امامیست که اطاعتش واجب است و نیز امام هر چه را بخواهد، از او پنهان نگردد.

حبابه گوید: من رفتم تا زمانی که امیر المؤمنین علیه السلام وفات کرد، نزد امام حسن علیه السلام آمدم، زمانی که آن حضـرت در مسـند امیر المؤمنین علیه السـلام نشـسـته و مردم از او سـؤال میکردند. فرمود: ای حبابه والبیه عرضـکردم: آری، مولای من؛ فرمود: آنچه همراه داری بیاور، من آن سنگریزه را باو دادم، حضرت برای من بر آن مهر نهاد چنان که امیر المؤمنین علیه السلام مهر نهاد.

---

[۲۲] .الکافی ، ج۱ ص ۴۷۰ ، بصائر الدرجات ،ج۱ ص۲۶۹. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ مُثَنًّى الْحَنَّاطِ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِی جَعْفَرٍ ع فَقُلْتُ لَهُ أَنْتُمْ وَرَثَةُ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ نَعَمْ قُلْتُ رَسُولُ اللَّهِ ص وَارِثُ الْأَنْبِیَاءِ عَلِمَ کُلَّ مَا عَلِمُوا قَالَ لِی نَعَمْ قُلْتُ فَأَنْتُمْ تَقْدِرُونَ عَلَى أَنْ تُحْیُوا الْمَوْتَى وَ تُبْرِءُوا الْأَکْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ قَالَ نَعَمْ بِإِذْنِ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ لِیَ ادْنُ مِنِّی یَا أَبَا مُحَمَّدٍ فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَمَسَحَ عَلَى وَجْهِی وَ عَلَى عَیْنَیَّ فَأَبْصَرْتُ الشَّمْسَ وَ السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ الْبُیُوتَ وَ کُلَّ شَیْءٍ فِی الْبَلَدِ ثُمَّ قَالَ لِی أَ تُحِبُّ أَنْ تَکُونَ هَکَذَا وَ لَکَ مَا لِلنَّاسِ وَ عَلَیْکَ مَا عَلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ أَوْ تَعُودَ کَمَا کُنْتَ وَ لَکَ الْجَنَّةُ خَالِصاً قُلْتُ أَعُودُ کَمَا کُنْتُ فَمَسَحَ عَلَى عَیْنَیَّ فَعُدْتُ کَمَا کُنْتُ قَالَ فَحَدَّثْتُ ابْنَ أَبِی عُمَیْرٍ بِهَذَا فَقَالَ أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا حَقٌّ کَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ.

سپس نزد حسین علیه السلام آمدم، زمانی که در مسجد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله بود، مرا پیش خواند وخوش آمد گفت، سپس فرمود: در میان نشانه امامت آنچه را هم تو میخواهی هست، دلیل امامت را میخواهی؟ گفتم: آری، آقای من! فرمود: آنچه همراه داری بیاور، سنگریزه را بآن حضرت دادم، او هم برای من بر آن مهر نهاد.

سپس نزد علی بن الحسین علیه السلام آمدم و از پیری بآنجا رسیده بودم که مرا رعشه گرفته بود و من آن زمان ۱۱۳ سال برای خود میشمردم. آن حضرت را دیدم رکوع و سجود میکند و مشغول عبادتست. من از دریافت نشانه امامت مأیوس شدم حضرت با انگشت سبابه بمن اشاره کرد، جوانی من برگشت، گفتم: آقای من از دنیا چقدر گذشته و چقدر باقی مانده؟ فرمود: اما نسبت بگذشته آری و اما نسبت بباقیمانده، نه (گذشته را میتوان معلوم کرد ولی باقیمانده را کسی را نمیداند) سپس فرمود: آنچه همراه داری بیاور. من سنگریزه را باو دادم، حضرت بر آن مهر نهاد.

سپس آن را بامام باقر علیه السلام دادم او هم برایم مهر کرد سپس نزد امام صادق علیه السلام آمدم او هم برایم مهر کرد: سپس خدمت ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام آمدم، او هم برایم مهر کرد، سپس خدمت حضرت رضا علیه السلام آمدم، او هم برایم مهر کرد و چنانچه محمد بن هشام نقل کرده، لبابه بعد از آن ۹ ماه دیگر هم زنده بود. [۲۳]

---

[۲۳] .الکافی ج۱ ص۳۴۶. عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِی عَلِیٍّ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْعِجْلِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی الْمَعْرُوفِ بِکُرْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خُدَاهِیٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَیُّوبَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَبْدِ الْکَرِیمِ بْنِ عَمْرٍو الْخَثْعَمِیِّ عَنْ حَبَابَةَ الْوَالِبِیَّةِ قَالَتْ رَأَیْتُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ ع فِی شُرْطَةِ الْخَمِیسِ ... فَقُلْتُ لَهُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ مَا دَلَالَةُ الْإِمَامَةِ یَرْحَمُکَ اللَّهُ قَالَتْ فَقَالَ ائْتِینِی بِتِلْکَ الْحَصَاةِ وَ أَشَارَ بِیَدِهِ إِلَی حَصَاةٍ فَأَتَیْتُهُ بِهَا فَطَبَعَ لِی فِیهَا بِخَاتَمِهِ ثُمَّ قَالَ لِی یَا حَبَابَةُ إِذَا ادَّعَی مُدَّعٍ الْإِمَامَةَ فَقَدَرَ أَنْ یَطْبَعَ کَمَا رَأَیْتِ فَاعْلَمِی أَنَّهُ إِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ وَ الْإِمَامُ لَا یَعْزُبُ عَنْهُ شَیْءٌ یُرِیدُهُ قَالَتْ ثُمَّ انْصَرَفْتُ حَتَّی قُبِضَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع فَجِئْتُ إِلَی الْحَسَنِ ع وَ هُوَ فِی مَجْلِسِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ع وَ النَّاسُ یَسْأَلُونَهُ فَقَالَ یَا حَبَابَةُ الْوَالِبِیَّةُ فَقُلْتُ نَعَمْ یَا مَوْلَایَ فَقَالَ هَاتِی مَا مَعَکِ قَالَ فَأَعْطَیْتُهُ فَطَبَعَ فِیهَا کَمَا طَبَعَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع قَالَتْ ثُمَّ أَتَیْتُ الْحُسَیْنَ ع وَ هُوَ فِی مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَرَّبَ وَ رَحَّبَ ثُمَّ قَالَ لِی إِنَ‌فِی الدَّلَالَةِ دَلِیلًا عَلَی مَا تُرِیدِینَ أَ فَتُرِیدِینَ دَلَالَةَ الْإِمَامَةِ فَقُلْتُ نَعَمْ یَا سَیِّدِی فَقَالَ هَاتِی مَا مَعَکِ فَنَاوَلْتُهُ الْحَصَاةَ فَطَبَعَ لِی فِیهَا قَالَتْ ثُمَّ أَتَیْتُ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ ع وَ قَدْ بَلَغَ بِیَ الْکِبَرُ إِلَی أَنْ أُرْعِشْتُ وَ أَنَا أَعُدُّ یَوْمَئِذٍ مِائَةً وَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً فَرَأَیْتُهُ رَاکِعاً وَ سَاجِداً وَ مَشْغُولًا بِالْعِبَادَةِ فَیَئِسْتُ مِنَ الدَّلَالَةِ فَأَوْمَأَ إِلَیَّ بِالسَّبَّابَةِ فَعَادَ إِلَیَّ شَبَابِی قَالَتْ فَقُلْتُ یَا سَیِّدِی کَمْ مَضَی مِنَ الدُّنْیَا وَ کَمْ بَقِیَ فَقَالَ أَمَّا مَا مَضَی فَنَعَمْ وَ أَمَّا مَا بَقِیَ فَلَا قَالَتْ ثُمَّ قَالَ لِی هَاتِی مَا مَعَکِ فَأَعْطَیْتُهُ

و شیخ طوسی در مورد معجزات ذکر شده در مورد حضرت مهدی علیه السلام در دوران غیبت صغری می فرماید :

و أما ظهور المعجزات الدالة على صحة إمامته فی زمان الغیبة فهی أکثر من أن تحصى غیر أنا نذکر طرفا منها.[۲۴]

در مورد ظاهر شدن معجزاتی از حضرت ولی عصر علیه السّلام در زمان غیبت که دلالت بر صحّت امامت ایشان دارد، اخبار بسیار زیادی است به حدّی که قابل شمارش نیست و ما فقط تعدادی از آن‌ها را متذکر می‌شویم.

۳.معجزه بودن یک عمل خارق العاده باید قطعی باشد .

نکته ای که هیچ گاه نباید فراموش نمود این است که آنچه را فرد مدعی به عموم مردم نشان می دهد لازم است توسط اهل فن، معجزه بودنش اثبات گردد.چرا که ممکن است فردی در ظاهر کاری خارق العاده انجام دهد و عموم مردم به دلیل دوری از صفای باطن و یا شگفت زدگی های افراطی دچار سردرگمی شده و آن عمل را کاری معجزه آسا بنامند .در این صورت است که باید فرد ارائه دهنده ی معجزه ،برای اهل فن اعجاز خود را اثبات نماید .در تاریخ متعدد از این دروغ پردازی ها وجود داشته که افرادی را با کارهای عجیب مشغول نموده و ادعاهای امامت و نبوت مطرح گردیده است .اما این عالمان دینی و دانایان معارف اسلامی بوده که دست این افراد را رو کرده و دروغ آنان را به جامعه نمایش داده اند .به همین دلیل در آیات الهی توجه گردیده که مردم دوران فرعون عمل ساحران را خارق العاده می دانستند اما خود ساحران پس از انداخته شدن عصای موسوی متوجه تفاوت عمل ایشان با چشم بندی

الْحَصَاةَ فَطَبَعَ لِی فِیهَا ثُمَّ أَتَیْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع فَطَبَعَ لِی فِیهَا ثُمَّ أَتَیْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فَطَبَعَ لِی فِیهَا ثُمَّ أَتَیْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى ع فَطَبَعَ لِی فِیهَا ثُمَّ أَتَیْتُ الرِّضَا ع فَطَبَعَ لِی فِیهَا وَ عَاشَتْ حَبَابَةُ بَعْدَ ذَلِکَ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ عَلَى مَا ذَکَرَ مُحَمَّدُ بْنُ هِشَامٍ.

[۲۴] .الغیبة طوسی ص ۲۸۱

های خود شدند، و در این جا متخصص امر سحر متوجه می گردد که کار موسی علیه السلام فارغ از جادو می باشد .

لذا شیخ طوسی می فرماید :

أقوی ما یعلل به ذلک إن الإمام إذا ظهر و لا یعلم شخصه و عینه من حیث المشاهدة فلا بد من أن یظهر علیه علم معجز یدل علی صدقه و العلم بکون الشیء معجزا یحتاج إلی نظر[۲۵]

بنابراین قوی‌ترین دلیلی که به آن ا ستدلال می شود این ا ست که وقتی امام ظهور کرد و شخص ایشان از نظر مشاهده و رؤیت شناخته نشد، به ناچار باید معجزاتی را بر مردم ظاهر و آ شکار کند که دلالت بر صـداقت امام کند و از طرفی علم به این‌که این عملی که از امام صـادر شـده معجزه هست یا نه، نیازمند به تأمل و دقت دارد .

آیا هر خبری از اسرار زندگی معجزه نامیده می شود؟
درتعریف معجزه این معیار ارائه گردید ، عملی است که فردی توانایی آوردن مانند آن یا باطل نمودنش را ندارد .پس اگر مطلبی از کسی ارائه گردید که دیگران نیز بتوانند مانند آن را ارائه دهند این مطلب دلیل بر تمام بودن حجت نیست .جهت تبیین بحث لازم است نمونه ای را ذکر نماییم .

در روایات بیان شده است که ائمه علیهم السلام از برخی وقایع اتفاق افتاده در گذشته و یا آنهایی که در آینده رخ خواهد داد اطلاعاتی به یاران خود ارائه داده اند .پرسش این است که آیا صرف ارائه این اطلاعات دلالت بر حقانیت می نماید ؟آیا اگر هر فردی از زندگانی من و دیگری اطلاعاتی مخفی را ارائه داد باید او را فردی الهی دانست ؟

پاسخ اولیه این است که خیر .آنچه در مورد اهل بیت علیهم السلام معجزه نامیده می شود زنده کردن مردگان و یا کارهایی است که دیگران قابلیت انجام آن را ندارند چنانچه در مورد امام کاظم علیه السلام

[۲۵] .الغیبة طوسی ص ۱۰۰

این مطلب نقل شده است .[۲۶]اما ارائه ی اخباری از محیط پیرامون اگر چه از شرایط امامت می باشد لکن دلیل تام و کامل بر اثبات امامت فردی شمرده نمی گردد . به عبارت دیگر این مطلب از شروط لازم هست اما شرط کافی نمی باشد.همانگونه که دارا بودن صفت شجاعت برای امام لازم است اما هر فرد شجاعی الزاما امام نیست .

و در گذشته تذکر دادیم که این آگاهی کفایت ننموده ولذا اهل بیت علیهم السلام نسبت بدان هشدار داده اند .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ عَنْ مُعَاوِیَةَ بْنِ وَهْبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع یَقُولُ إِنَّ آیَةَ الْکَذَّابِ بِأَنْ یُخْبِرَکَ خَبَرَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ فَإِذَا سَأَلْتَهُ عَنْ حَرَامِ اللَّهِ وَ حَلَالِهِ لَمْ یَکُنْ عِنْدَهُ شَیْ‌ءٌ[۲۷]

معاویه بن وهب گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السّلام كه میفرمود: نشانه دروغگو اینست كه ازآسمان و زمین و مشرق و مغرب خبر میدهد، ولی آنگاه كه از حرام و حلال خدا از او بپرسی نمی تواند پاسخ دهد.

علامه مجلسی در شرح آن می فرماید :

و این نشـــانه کذب مدعی اســـت چرا که اگر علمش را از راه وحی و الهام الهی گرفته بود قطعا از حلال و حرام نیز اطلاع دا شت .و خدای حکیم و دانا به مردم آنچه را که نیاز دارند ارائه می دهد و

---

[۲۶] .الکافی ج۱ ص۴۸۴. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَةِ قَالَ: مَرَّ الْعَبْدُ الصَّالِحُ بِامْرَأَةٍ بِمِنًی وَ هِیَ تَبْکِی وَ صِبْیَانُهَا حَوْلَهَا یَبْکُونَ وَ قَدْ مَاتَتْ لَهَا بَقَرَةٌ فَدَنَا مِنْهَا ثُمَّ قَالَ لَهَا مَا یُبْکِیکِ یَا أَمَةَ اللَّهِ قَالَتْ یَا عَبْدَ اللَّهِ إِنَّ لَنَا صِبْیَاناً یَتَامَی وَ کَانَتْ لِی بَقَرَةٌ مَعِیشَتِی وَ مَعِیشَةُ صِبْیَانِی کَانَ مِنْهَا وَ قَدْ مَاتَتْ وَ بَقِیتُ مُنْقَطَعاً بِی وَ بِوُلْدِی لَا حِیلَةَ لَنَا فَقَالَ یَا أَمَةَ اللَّهِ هَلْ لَکِ أَنْ أُحْیِیَهَا لَکِ فَأُلْهِمَتْ أَنْ قَالَتْ نَعَمْ یَا عَبْدَ اللَّهِ فَتَنَحَّی وَ صَلَّی رَکْعَتَیْنِ ثُمَّ رَفَعَ یَدَهُ هُنَیْئَةً وَ حَرَّکَ شَفَتَیْهِ ثُمَّ قَامَ فَصَوَّتَ بِالْبَقَرَةِ فَنَخَسَهَا نَخْسَةً أَوْ ضَرَبَهَا بِرِجْلِهِ فَاسْتَوَتْ عَلَی الْأَرْضِ قَائِمَةً فَلَمَّا نَظَرَتِ الْمَرْأَةُ إِلَی الْبَقَرَةِ صَاحَتْ وَ قَالَتْ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ وَ رَبِّ الْکَعْبَةِ فَخَالَطَ النَّاسَ وَ صَارَ بَیْنَهُمْ وَ مَضَی ع.

[۲۷] .الکافی ج۲ ص ۳۴۰

اگر کسی از طریق وصایت و اخذ از نبی نیز به علومی رسیده باشد باز در علم به حلال و حرام الهی تخصــص دارد .پس علم به حقایق عالم به صــورت الهی جز با تقوا و تهذیب نفس و دوری از رذائل اخلاقی و پایبندی به حلال و اجتناب از حرام حاصـل نمی شـود .و اگر کســی از اخبار پنهانی خبر دهد ولی علم به حلال و حرام نداشته باشد قطعا دروغ گوست[28]!

لازم است جهت روشن شدن ذهن خوانندگان گرامی در این جا نمونه هایی از رخدادهای عجیب در دوران گذشته را نقل نماییم تا آشکار گردد که هر فرد ارائه دهنده ی کاری خارق العاده نمی تواند صادق باشد و ما نیز نباید به راحتی هر ادعایی را معجزه قلمداد نماییم .

ابوالمعالی محمد حسینی علوی (۴۸۵ق)در کتاب خود فصلی را در این مورد تهیه نموده و می گوید :

باب پنجم در پیدا کردن حکایات و نوادر گروهی که بیرون آمدند و دعوی های محال کردند، گروهی دعوی خدائی و گروهی دعوی پیغامبری

[۱- مسیلمهٔ]

گویند که چون یاران مسیلمه از و معجزه طلب داشتند او تخم مرغی در شیشه به ایشان نمود و گفت: این تخم مرغ را در این شــیشــه من کرده‌ام. و ایشــان ازو بســیار تعجب کردند و آن حیله چنانســت که چون خایه مرغ را در سـرکه ترش نهند چند شـبانه روز نرم شـود چنانکه به سـوراخ شیشه در توان کرد. و چون آب سرد بر آن ریزند به حال اصلی باز آید و این ظاهر و معلوم است...

[فرد دیگر]خیر الراعی

کتابیست که آن را کتاب «مقالات» خوانند. فرازآرنده آن کتاب، ابو عیسی بن هارون الورّاق. گوید که در عهد ایالت و حکومت ســلیمان بن عبد الملک الاموی مردی بیرون آمد که او را جهودان «رعنا» می‌خواندند اما به «راعی» معروفتر بود. خلقی از جهودان به او گرد آمدند و او خلق را به زهد و پارسایی و ترک مظالم دعوت کرد و گفت: من مقدمه مهدیم و خلق را به دین یهودی خواند و شــیعه او از جهت او دعواها و برهانهای عظیم کردند و گفتند: روزی در خانه نماز کرد چوب آن خانه همه سبز [شد] و برگ برآورد. و گفتند در یک روز او را به چند شهر دیدند و به تاریخ آن روز از شهرها نامه آمد. و گفتند او را در دمشق به زندان کردند و هر روز به نزدیک او خوردنی یافتند. و

---

[28] .مرآة العقول ، ج۱ ص۳۳۱

یک روز از آنجا غایب شـد و در زندان همچنان بســته بود و چون جهودان او را بســیار رنجه کردند ناپیدا گشت و خلقی از یهودان به او گرویدند و هنوز از طبقه او هستند.

اخبار حسین بن منصور بن محمی حلّاج

اما این حســین حلّاج یک‌چند حلاجی کرد و بعد از آن خدمت خانقاه صــوفیان کرد و شــاگرد ابو الادیان صوفی بود در مکه و علم طامات صوفیان از او آموخت ... و به هندوستان رفت و شش سال آنجا ماند و نیر نجات و مخاریق و احتیالها آموخت و دعوی علم کیمیا کرد و پنجاه مرد با او متفق شـدند ... و عبد اللّه محمّد اصـفهانی روایت کند که حســین حلّاج قصـد اصـفهان کرد و به هشـت فرســنگی اصــفهان نزول نمود با جماعتی از یاران خود و جای فراخ و خوش گرفت و کار خود آنجا ساخت. پس نامه‌ای نوشت به اعیان اصفهان و ایشان را به خود خواند و گفت: حق نزدیک شما آمد. خلقی رو به او نهادند. یکی از اعیان اصفهان به دیدن او آمد و سخن او شنید و گفت: مرا از کرامات و برها [نها] ی خود یکی بنما! ح سین گفت: برهان ب سیار ا ست لیکن حالا یکی به تو بنمایم. پس غلامی که در پیش او بود گفت: ما را بزغاله‌ای فربه بخر و بیاور! غلام رفت و بزغاله‌ای فربه آورد ابلق. حلّاج فرمود در حضــور او بزغاله را کشــتند و پوســت کندند. و هم در مقابل او تنوری بود [فرمود] تا آن تنور را تافتند و بزغاله را در آن تنور گذاشــتند و ســر تنور را گل گرفتند پس چون زمانی دیر برآمد ا صفهانی رفت و سر تنور را باز کرد. چون ملاحظه نمود افتاد و بیهوش شد. چون به هوش آمد حلّاج بخندید. پرســید که ترا چه شــد؟ گفت: آن بزغاله را بعینها زنده می‌بینم در آن تنور که در کنار ســبزه چرا می‌کند و از پیش حلّاج بیرون دوید چون مدهوشــان، گنده‌پیری که در آن همسایگی بود به او بر خورد و آب بر وی زد تا به هوش بازآمد، گفت:

ای جان مادر مگر آن بزغاله دیده‌ای؟ گفت: آری. گفت: زنهار که به آن فریفته نشوی که آن حیلت و زرق است که آن زرّاق نموده. دست اصفهانی گرفت و در سرای خود آورد که پهلوی سرای حلّاج بود، به او نمود که زیر آن تنور سوراخی فراخ نموده آنگاه که بزغاله را ک شتند و به تنور آویختند و ســر تنور را به گل گرفتند، از طرف من کســان او آمدند، آتش و آن بزغاله را ازین ســوراخ بیرون کشیدند و گیاه سبز آوردند و درین تنور نهادند و هم بدان رنگ این بزغاله را به دست آورده بودند در آنجا کردند و سـوراخ را درسـت کردند. آنگاه ترا فرمود که سـر تنور را باز کردی. گنده‌پیر چون این حال به اصفهانی نمود، او به حال خود بازآمد و دانست که همه افعال او زرق و حیله است.

فردی مدعی در دوران مامون

دیگر، مردی نزد مأمون آمده گفت: پیغمبرم. و مأمون گفت: هر پیغمبر را معجزه و برهانیســـت، معجزه تو چیست؟ آن مرد سنگ سیاهی از آستین به در آورد و طشتی خواست و پر از آب کرد و آن را در آن آب گذاشت. این سنگ بر روی آب ایستاد. مأمون فرمود از سنگهای مثقّله بساط یکی آوردند و به آن مرد گفت: این ســـنگ را بیازمای تا دعوی ترا بدانیم! آن مرد گفت: ترا بر من این حکم نی ست، چرا که چون مو سی به فرعون معجزه نمود، فرعون نگفت که ع صای دیگر بیاورند تا معجزه خود در عصای دیگر بنماید. مأمون خندید و گفت: مرد ظریفی می‌نمایی، می‌شود که دست از این دعوی باطل بازداری و از ما عطایی بگیری و بروی؟ آن مرد ساعتی سر در زیر افکند و زمانی تفکر کرد و گفت: انعام خداوند خوشتر از بار نبوّت کشیدنست، خاصه در روزگار چنین پادشاه. پس صله گرفت و رفت.

فردی در دوران مامون

[دیگر] ، روزی مردی به در سرای مأمون آمد و گفت: «انا نبیّ اللّه». او را پیش مأمون بردند. پرسید که چه دعوی می‌کنی؟ گفت: دعوی نبوّت. گفت: معجزه تو چیست؟ گفت:

معجزه من آنکه حالا در آســـمان هیچ آثار باران و ابر می‌بینی؟ گفت: نی، امروز روزخوشـــیســـت و پر صفا. گفت: هم اکنون اگر خواهی ابر و باران و صاعقه کنم به من مقرّ آیی، یا پنج‌هزار درم صله دهی؟ مأمون گفت: صوابست. آن مرد طشت و آب و صابون طلب کرد.

چون آوردند پس شـــســـتن رخت آغاز کرد. ناگاه ابری عظیم و باد پدید آمد و باران تند آغاز کرد. مأمون خندید و گفت که: حال چیســـت؟ گفت: یا امیر! از آن روز که من به عقل آمده‌ام تا امروز، هیچ وقت قصد جامه شستن نکرده‌ام که باد و باران و صاعقه نیامده باشد، چنانکه جامه من تر در خانه مانده اســـت و یک شـــبانروز در خانه مانده‌ام، چون حال بر این منوال بود گفتم این را معجزه سازم و نزدیک امیر آیم، تا از او انعامی یابم. مأمون دو هزار درم به او داد و گفت: زنهار که در روزی که من قصـد شـکار دارم جامه نشـویی! آن مرد به او گفت: اگر پنج‌هزار درم می‌دهی به این عمل می‌نمایم و الّا در روزگار شکار رخت می‌شویم و طوفانی بر تو و لشکر تو فرو می‌آورم. مأمون خندید و پنج هزار درم به او داد.[۲۹]

[۲۹] . بیان الأدیان در شرح ادیان و مذاهب جاهلی و اسلامی، ص: ۶۷-۹۴

و عرّفها السيّد الخوئي رحمه الله: أن يأتي المدّعي لمنصب من المناصب الإلهيّة بما يخرق نواميس الطبيعة و يعجز عنه غيره شاهدا على صدق دعواه، و إنّما يكون المعجز شاهدا على صدق ذلك المدّعي إذا أمكن أن يكون صادقا في تلك الدعوى و أمّا إذا امتنع صدقه في دعواه بحكم العقل، أو بحكم النقل الثابت عن نبيّ أو إمام معلوم العصمة، فلا يكون ذلك شاهدا على الصدق و لا يسمّى معجزا في الاصطلاح و إن عجز البشر عن أمثاله.

مثال الأول: ما إذا ادّعى أحد أنّه إله، فإنّ هذه الدعوى يستحيل أن تكون صادقة بحكم العقل، للبراهين الصحيحة الدالّة على استحالة ذلك.

---

(١) انظر الخرائج و الجرائح ٣: ٩٧٤.

و مثال الثاني: ما إذا ادّعى أحد النبوّة بعد نبيّ الإسلام، فإنّ هذه الدعوى كاذبة قطعا بحكم النقل المقطوع بثبوته عن نبيّ الإسلام و عن خلفائه المعصومين بأنّ نبوّته خاتمة النبوّات، و إذا كانت الدعوى باطلة قطعا فما ذا يفيد الشاهد إذا أقامه المدّعي؟ و لا يجب على الله جلّ شأنه أن يبطل ذلك بعد حكم العقل باستحالة دعواه، أو شهادة النقل ببطلانها.

هذا و قد يدعي أحد منصبا إلهيا ثمّ يأتي بشيء يعجز عنه غيره من البشر و يكون ذلك الشيء شاهدا على كذب المدّعى، كما يروى أنّ «مسيلمة الكذّاب» تفل في بئر قليل الماء ليكثر ماؤها فغار جميع ما فيها من الماء، و أنّه أمرّ يده على رءوس صبيان بني حنيفة و حنّكهم فأصاب القرع كلّ صبيّ مسح رأسه، و لثغ كلّ صبيّ حنكه . فإذا ادّعى المدّعي بمثل هذا الشاهد لا يجب على الله أن يبطله، فإنّ في هذا كفاية لإبطال دعواه، و لا يسمّى ذلك معجزا في الاصطلاح . [٣][١]

قال السيّد الخوئيّ: إنّ السفارة الإلهيّة من المناصب العظيمة التي يكثر لها المدّعون، أو يرغب في الحصول عليها الراغبون، و نتيجة هذا يشتبه الصادق بالكاذب، و يختلط المضلّ بالهادي، و إذن فلا بدّ لمدّعي السفارة أن يقيم شاهدا واضحا يدلّ على صدقه في الدعوى، و أمانته في التبليغ، و لا يكون هذا الشاهد من الأفعال العادية التي يمكن غيره أن يأتي بنظيرها، فينحصر الطريق بما يخرق النواميس الطبيعيّة

البيان فى تسير القرآن

أعقل الناس و المراد بالأعقل أجودهم رأيا و أعلمهم بالسياسة. و يجب أن يكون على صورة غير منفرة و لا مشينة. و يجب أن يكون منصوصا عليه أو يكون له معجز لأنه قد ثبت أنه معصوم و العصمة لا تدرك حسا و لا مشاهدة

---

[٣٠] (١) انظر الكامل في التاريخ ٢: ١٣٨.

[٣١] (٢) انظر البيان في تفسير القرآن: ٣٢- ٣٣.

فيجب أن ينص عليه إما بالمعجز أو بإخبار النبي ص فإذا ثبت ذلك يجب أن يكون الإمام أمير المؤمنين ثم الحسن ثم الحسين ثم علي

روضة الواعظين و بصيرة المتعظين (ط - القديمة)، ج‏١، ص: ٨٩

و إعلام الورى بأعلام الهدى (ط - القديمة)، النص، ص: ١٥٧

منتخب الأنوار المضيئة في ذكر القائم الحجة عليه السلام، النص، ص: ٧٥

و رابعها: و هو الذي عليه المرتضى قدس سره قال أولا نحن لا نقطع على أنه لا يظهر لجميع أوليائه فإن هذا الأمر مغيب عنا و لا يعرف كل منا إلا حال نفسه فإذا جوزنا ظهوره لهم كما جوزنا غيبته عنهم فنقول في علة غيبته عنهم إن الإمام عند ظهوره من الغيبة إنما يميز شخصه كما يعرف عينه بالمعجز الذي يظهر على يده لأن النصوص الدالة على إمامته لا تميز شخصه من غيره كما ميزت أشخاص آبائه و المعجز إنما يعلم دلالته بضرب من الاستدلال و الشبه تدخل في ذلك فلا يمتنع أن يكون كل من لم يظهر له من أوليائه فإن المعلوم من حاله أنه متى ظهر له قصر في النظر في معجزة

اعلام الورى ص ٤٧١

الخرائج و الجرائح، ج‏٣، ص: ٩٧٤

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْهَيْثَمِ الْعِجْلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بُهْلُولٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع قَالَ: عَشْرُ خِصَالٍ مِنْ صِفَاتِ الْإِمَامِ الْعِصْمَةُ وَ النُّصُوصُ وَ أَنْ يَكُونَ أَعْلَمَ النَّاسِ وَ أَتْقَاهُمْ لِلَّهِ وَ أَعْلَمَهُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ أَنْ يَكُونَ صَاحِبَ الْوَصِيَّةِ الظَّاهِرَةِ وَ يَكُونَ لَهُ الْمُعْجِزُ وَ الدَّلِيلُ وَ تَنَامَ عَيْنُهُ وَ لَا يَنَامَ قَلْبُهُ وَ لَا يَكُونَ لَهُ فَيْ‏ءٌ وَ يَرَى مِنْ خَلْفِهِ كَمَا يَرَى مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ.